

## مقدمه از کتاب اول تاریخ تواریخ

و بقصد آن ازین جمله از او بود و در نسب با جهان و اشرف آن داشتند و سید تن دیگر کثیر و ستریه بودند  
 اما بعضی از زنان آنحضرت نسبت به آل امیر ایمل میرپایند و برنی از اقوام بنی عمرون و بنی موآب و بنی دوم و پانچین  
 و سید این بود و چون اینها نیز از خدای پرستی بهره نداشتند و سلیمان با غلبه آنجا هست را صلح ساخت  
 و دختران ایشان را بزنی آورد و در وقت بعضی از آن زنان چون دین آباد و حیدر او در خاطر رسوخ داشت بنها  
 بت پرستیدن گرفته پس دختران سید اینتن منمنی ساختند و چون نام خدای ایشان عتروث بود بهم آن نام  
 بدین بت که استه آنرا پرستش کردند و دختران بنی موآب نیز بتی بر آوردند و بنام خدای خود کاموشس خوانند  
 و سیده آن متیام نمودند و دختران بنی عمرون نام منسم خود را حکوم نهادند و تاسیش کنین منی چون در سده ای پنجم  
 خدای میمون بود از پشاه جلال خطاب با سلیمان آمد که ای سلیمان این بت را سید ای تو پدید شده اند و چون هر  
 که دارد درین جهان از خدای نیک و بد کزیر نباشد لاجرم شامت این عمل چنان نرکند که روزی چند سلطنت  
 پشت با تو کنند تا با عزل و عزلت قرین گردی و بهم سب از تو این پادشاهی بزرگ در دو دمان تو نپاید بلکه لا  
 تو جز در یک سبط حکومت نختد سلیمان علیه السلام این خطاب بهر اسید و آن بت پرتا از اسده ای خوش  
 دفع کرد و اما چنان اتفاق افتاد که استه ای که یکی از دیوان نافرمان بود و سالها با سلیمان سه اطاعت فرود  
 میداشت و هر چند آنحضرت با دیوان دیگر حکم بحبس و بند وی میفرمودند و ظفر می چیتند و چنان زور مند بود که  
 با هزار تن بسم آورد و میخواست و غلبه مییافت در وقت دیوان بران بر که که آنگاه استه ای بود راه چیتند و در  
 وی بد اینجا شده هزار سه بر که بر گرفته و در باز کرده خمر فند او ان در آن فرود ریخته و هم از پیش بکر سخته چون استه  
 بیاد و از ان شراب نوشیدست طامخ کشت و از پای در افتاد و حال دیوان بخدمت سلیمان آمده شرح حال  
 او بگفتند آنحضرت فرمود تا زنجیری را که در هر حلقه اسم اعظم مرسوم بود با دیوان سپردند و ایشان رفته  
 و استه ای را با آن زنجیر فرو بستند و چون او بهوش آمد به نیروی اسم اعظم آن زنجیر را نتوانست در بر کسخت پس  
 دیوان او را کشان کشان به رکاه سلیمان آوردند و آنحضرت فرمود ان ای استه ای چگونه هیچ میتوانی با من  
 بمصارت بر خیزی و بخشی که من قیام غای استه ای عرض کرد که اگر درین زنجیر تبه باشم تو انم سلیمان فرمود زنجیر  
 او را بر کبریکه در نزد من بستن او واجب نباشد چون استه ای از زنجیر مانعی هست دیگر باره عرض کرد که من از ان حضرت  
 الماس که در انخت داری هر اسمی زیرا که اسم اعظم در آن ثبت است چون او را از انخت بیرون کنی  
 با تو از مصارت بیرون شوم و کشتی گرفتن اعظم سلیمان انگشتری را نیز از انخت بیرون کرده بیکوی گذاشت  
 پس استه ای پیش شده نخت انگشتری را جو بود دست بر آورده بدیدار انگشند و در جان بی آنرا بپسید و لا  
 پس دست فرابرده گریبان سلیمان را بگرفت و آنحضرت را آسان بر آورده و رسید و ن بیت تمهه سس سیکه  
 در انداخت و در زمان خود بصورت سلیمان بر آمده بر تخت آنحضرت نشست چنانکه خداوند فرماید و کف دستنا  
 نیلمان و ایشنا علی کریمه حبه آن چند تن که در انجمن حاضر بودند ازین کیر و در چنان دانستند که استه ای  
 بگرسخت و سلیمان بر تخت خود آرام یافت علی بگرددت چهل روز استه ای بصورت سلیمان همه روزه بت  
 بر مید و کزانی میکرد و همه شب با ندر و ن سده ای در میرفت اما باز ان هم تیر نخت و کار با شتابه میزد است گن

مرشد این  
 رسیده است  
 ز قاصد در  
 دار شوش  
 کارش بر زبان

دشمنان هیچ  
 مشغول و بیم  
 درانی حدود

غلبه نیکو  
 در دست  
 از دست

برید از کز  
 در دست

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

از آن سوی سینها ز خدای بی اسب بزین آورد و آنحضرت بر خواسته بر رویه و قریه جو و مسیگر و دیغزود  
 من سلیمان حکم مردم او را تو میسر کردند و جانش را دیوانه می پنداشتند و میخواستند اینک سلیمان بر تخت نشیند  
 میکند ترا چه افتاده که یاده سدای مکنی با چار آنحضرت بنزد روی کسب معاش کرده روزی میسر و روز دست  
 کبران میسر و تا چنان اتفاق افتاد که روزی مردی ماهی فروش در ازای دست مزد یک ماهی بوی داد چون  
 سلیمان سینه او را بشکافت که قوی میا کند آنحضرتی خود را در شکم آن ماهی یافت چه آرزو ز که آشته است  
 آنرا بر یاد آنکند همان ماهی طبعه بود مع القه شاد شد و دانست هنگام ذلت بگذشت بدلول قائل زب  
 انخزلی و سبلی نکا لا یسبغ لایحی من بعد ی ائمت است انو باب عرض کرد پروردگار امر معزدار و سلطنتی  
 بامن عطا کن که سنه او را نباشد از برای دیگری بعد از من تا بسپیک از طوک جو آن مقام را درینا بندد و آنحضرت  
 خویش را برداشته به بیت المقدس آمد و بجای بزرگان درگاه و قواد سپاه خویش درمیشد و صورت حال  
 خویش داشتند ای را با زمینت اگر چه درینوقت مردم از خوئی بداشته ای بدکان بودند و با خود نمی نشیند  
 که دور نیست این سپیک بر تخت خود سلیمان نباشد کن بکس را نیز دی اظهار تمنعی نبود و در جواب سلیمان  
 می گفتند اینک سلیمان باین عظمت بر سریر خود نشسته حکومت میکند چگونه سخن ترا استوار داریم عاقبه الامر  
 بدان قرار شد که سلیمان را با خود بیارگاه سلیمانی در آورند و او با اشدای خود داند پس روزی جمعی از بزرگان آنحضرت را  
 با خود برداشته به ارلاماره آوردند و در بانان را از منخ وی باز داشتند و را بدرون سدرای بردند  
 پس سلیمان آنحضرتی خویش را در برابر چشم اشدای باز داشت و بانک بر او زد چون چشم دیو بر آنحضرتی و اسم اعظم  
 افتاد از جای جتن کرده بگرخت و از بیت المقدس بیرون شد تا بیکس از مردم سلیمان توانست دست یافت و او  
 دستگیر کرد علی بجله بدلول به اعطائنا فانن آو امکن غیر حیاب دیگر باره سلطنت با سلیمان بازگشت و بر اریکه سلطنت  
 استقرار یافت اما این سلطنت بزرگ در خانه ان سلیمان نباید و صدق آنخطاب که خدای با آنحضرت کرد  
 با دید آید درینوقت دشمنان عظیم از حاکم آنحضرت شد که همه با سلیمان ساز مخالفت داشتند از جمله هاد بود که نسب  
 با طوک بنی او دم داشت و آن هنگام که داود علیه السلام بر بنی او دم علیه یافت و جمعی کثیر از ایشان بخت چنان  
 مذکور شد هاد از پیش روی داود بگرخت و بارض مصر در شد و نخست بزین فاران آمد در آنجا ساز و برگ  
 خویش را جمع کرده و جمعی را با هم رکاب ساخته بخدمت فرعون شافت و درینوقت ملک مصر صفرین بود علی بجله  
 صفرین شد و دم هاد را غنیمت دانست و او را در مقامی شایسته فرود آورد و زمین معین مخصوص وی داشت  
 و مرسومی لایق در وجه او مستر کرد و خواهرش زوجه خود را بزنی با وی فرستاد و هاد از خواهر زن پادشاه  
 فرزندی آورد و بختش پسر خواهر را گرفته بچانه خود برد و جویش نام نهاد و جویش در خانه فرعون بود تا بگذر شد  
 و بلوغ رسید و صاحب زن و فرزند گشت و هاد نیز در مدت سلطنت صفرین و مصرینتس در مصر بود تا در وقت  
 که یکان شیک فرعونی داشت بنزد وی در آمده رخصت انصراف حاصل کرده بارض اسه ایل آمد و بسبب  
 آن رخصت که داود به و رسانیده بود دل با سلیمان بد داشت و بهیانی اسباب فحاصت او میا میکرد و دشمن  
 دیگر سلیمان هاد و درون پسر ایلخ بود که در زمره سر بسکمان و غلامان هاد قرار یک چنین نظام داشت او نیز در وقت

شخص انور و  
 مستحق و غیر  
 در این باره  
 در این باره  
 در این باره

و مدون در  
 در این باره  
 در این باره  
 در این باره

جلد اول کتاب اول تاریخ انجیل

که در بی ربا خود مشتق کرده با او و عیبه استقام صاف داد چون مردش به نیت شده و متول کشتند خود به شوق  
 که نیت و در آنجا نیت تا در او از سلطنت سلیمان اندک اندک قوی حال شده و با مخالفت آنحضرت مشتاق  
 متفرقان خویش فرمود و دیگر از اعدای آنحضرت یوربام بن ناباط بود که شرح حالش در ذیل قصه پنجم  
 بنی علیه اسلام مذکور میشود و شاهانه تعالی

طوره احوال اینها بنی و ذکر نیت یوربام نزد سلیمان چهارم هزار و چهارصد و چهل سال بعد از بیوط آدم بود

اینجا علیه اسلام از جمله پسران بنی اسرائیل و بزبان عبری بجای قلعه محله بود این نیت یعنی اخوت باشد و مستط  
 الی اس آنحضرت در ارض شیلو بود و از بیروی ویرا اینا شیلونی گویند معتز است که یوربام بن ناباط از پادشاهی  
 که مردی با سیر وی و جلالت بود و کینه مدت بفرمان سلیمان در قید بنی یوسف حکومت داشت و نظم و نسق  
 آنجا عیبه بجهت کار دانی و می متسر بود در آن هنگام که سلیمان سو رقه داد و دانستوار میفرمود و در میان عمارت  
 طوی را میکند داشت روزی یوربام از بیت المقدس بیرون شد و مردم وی ملازم خدمت بودند و جامه  
 که در خور اعدا و شرافت در میر داشت نگاه در بیرون بلد و با اینا شیلونی علیه اسلام دوچار شد چون چشم اینا  
 بر یوربام افتاد دست او را گرفت و از مردش جدا ساخته بمیان زرعت کاهی برد و جامه یوربام را  
 بیرون کرده دوازده پاره ساخت و ده قطعه را با او سپرد و فرمود خدای بعد از سلیمان ترا برده سبط  
 سلطنت دهد و یک سبط برای فرزند سلیمان علیه اسلام، نه از منی در خاطر یوربام رسوخ داشت تا او آنقدر  
 سلطنت سلیمان که کار ملک را اختلال بآید اما غارت می نیت و با فرمانی که در سلیمان علیه اسلام بدان شد که او را بر ضد  
 پاک و دمار سازد و فرمانی که او را بقتل رساند چون یوربام را جمال درنگ نبود دست مقاومت با آنحضرت  
 داشت ناچار سوار کرده با برض مصر شتافت و در خدمت میکان شمشک که در نوبت فرعون مصر بود اقامت جست

و بعد از وفات سلیمان بنی اسرائیل آمد چنانکه در جای خود مرقوم شود و بیستم سال از احوال اینا گذشت

وفات سلیمان چهارصد و هجده سال بعد از بیوط آدم علیه اسلام بود

سلیمان علیه اسلام را در حیات خویش سه کتاب مرقوم افتاد که یکی از آنکه شش برسی و یک فصل و سه هزار کلمه  
 حکمت است که خاصیت درخت و گیاه و حدود و زیان حیوانات بحری را با زخم و دفع و ضرر و جوش و بطور را  
 معین فرموده و بدین نام را بود که دانش مشرقی که از آکا بر حکمت با اتفاق نامان و خلک و دروغ که در میان بنی  
 محول محبت مشهور بود در حضرت ابو بکر و قصور عتراف داشتند علی ایچو این کتاب را امثال سلیمان نامند و کتاب  
 دیگر باطله الا باطیل است مشتمل بر دوازده فصل و این کتاب را سلیمان آن هنگام مرقوم فرمود که اشدای دیو زمان  
 ملک از دست آنحضرت گرفت و او را محصل روز از سلطنت معزول ساخت و این کتاب همه در بیوفات  
 دنیا و ابطال جان فانی است و از بیروی باطله الا باطیل است و کتابی که نیشد الا نشاد نام دارد و مشتمل بر هشت  
 فصل است و همه در تسبیح و تقدیس کردگار عیسیل نگارش یافته مع اقصیه حکمت سلیمان از آن بیشتر است که بر من  
 تهری تقریر است که ذکر بنی از مرغان را بنیان همین داد و فرمود که کبوتر خانگی میگوید بزبان برای مردن و بنا کنید  
 برای خراب شدن و خلاف میگوید که یکی از پیش فرستید تا برای شما در نزد خدا از غیره باشد و قفا که بی

۴۳۴۰  
 تاریخ انجیل  
 یوربام بن ناباط  
 مشتمل بر دوازده فصل  
 در ارض شیلو بود  
 معنده کلان و  
 معنده الف و بیستم  
 ناباط با نون و  
 و با ر ح و ه و ی و ک  
 و طای ص و ا و خ  
 و ب و ز و ح و د و ر و  
 و ک و ق و ط و ظ و

۴۳۴۲  
 تاریخ انجیل  
 یوربام بن ناباط  
 مشتمل بر دوازده فصل  
 در ارض شیلو بود  
 معنده کلان و  
 معنده الف و بیستم  
 ناباط با نون و  
 و با ر ح و ه و ی و ک  
 و طای ص و ا و خ  
 و ب و ز و ح و د و ر و  
 و ک و ق و ط و ظ و

۴۳۴۳  
 تاریخ انجیل  
 یوربام بن ناباط  
 مشتمل بر دوازده فصل  
 در ارض شیلو بود  
 معنده کلان و  
 معنده الف و بیستم  
 ناباط با نون و  
 و با ر ح و ه و ی و ک  
 و طای ص و ا و خ  
 و ب و ز و ح و د و ر و  
 و ک و ق و ط و ظ و

۴۳۴۴  
 تاریخ انجیل  
 یوربام بن ناباط  
 مشتمل بر دوازده فصل  
 در ارض شیلو بود  
 معنده کلان و  
 معنده الف و بیستم  
 ناباط با نون و  
 و با ر ح و ه و ی و ک  
 و طای ص و ا و خ  
 و ب و ز و ح و د و ر و  
 و ک و ق و ط و ظ و

وقایع بعد از سیوط آدم تا هجرت

که هر که غاصب است چنانچه بسلامت مانع می شود چون نیم خیزد بجزم از زمین پاره و اندازم و فاخته گوید که پیش  
 این خلق نشده بود و خدا و سس گوید هر چه کنی سزا می آید آن بی و بد گوید کسی که درم نکند مردم شود و هر دو گوید  
 استغنا کند ای کنه کاران و طوطی گوید هر زنده ببرد و هر نوی کند شود و سبزه با گوید و ای بر کسی که هست او  
 صرف دنیا باشد و کبوتر صحرایی گوید سبحان ربی الا علی و الا حق و اترقنه و باز گوید سبحان ربی العظیم  
 و سجده و قری گوید سبحان ربی الا علی و ذریع گوید سبحان ربی الا حق و سس و هزارستان گوید سبحان انکالی لایم  
 خرد سس گوید آنکه و ایا فاطون و در آج گوید الرحمن علی العرش استوی و گوید که گوید کی شی با کلب الا چه  
 سار می گوید خدا با قوت از تو روز بروز می خواهم کلاغ برت را از نقرین کند و چکا و ک گوید لغت خدا  
 بر دشمنان محمد و آل او گویند سلیمان از ما در قهقه کرده متولد شد و در زمان حیات با آن عظمت و سلطنت کار  
 سعادت خویش را بر زمین بافتن فرود هم کردی و قوت خود را بدان چنان نمودی روزی در محراب جاده خانه خویش  
 کبابی دست یافت که از آن خرفوب با بود است که آن پیک در کت و علامت خرابی ملک پس فرزند ارشد خود  
 و جسام را پیش خواند و دست خویش را با او بگذاشت و بر خط و مر است دین و دولتش ترغیب فرمود و آنکه با  
 دار الاماره بر آمده و در کنارت تخت سلیمانی بایستاد و توجیه بر مصای خویش کرده در حال جان بداد و چنان ایستاد و با  
 از آن روی که تا کس را دستوری ندادی نزدیک او نشد می چکس را مجال نبود که بجانب او کام کند گویند تا بحال  
 این چنین مرده بر پای بود و از نسبت و عظمت آنحضرت او می نراند و از این روی نفس حال او نبود چنان می بیند  
 که این نیز از مہجرات آنحضرت است و بر کس با خدمت خویش مشغول بود و با بدلول گفتا قتیلتنا علیہ الموت ما نعلم  
 قل موتیرا لا اذیة الا ازین قتیلتنا خدای خواست تا معنی کشف شود و حال او بر دیوان و او میان معلوم کرد و با  
 چوب خاره از زمین انگیختند تا عصای آنحضرت را خوردن گرفت چندانکه آنچوب از جای رفت و جنبش  
 از پای در افتاد و دیوان از حال سلیمان آنگی یافتند و هر یک در شتاب جبال و قتل جلی از پی کار خویش می شنیدند  
 و حکمت خدای فوت آنحضرت این بود که مردم از زمان چنان میدانستند که دیوان از علوم غیبیه آنگی دارند و چون  
 دیدند که ایشان بر فوت سلیمان علیهما سلام و قوت یافتند و با بحال بخدمات شاکه اشتغال نمودند معلوم شد  
 که ایشان از غیبتات امور اصلاحی نباشد چنانکه خدای فرماید قلما خیر یبتغی لکن ان لو کانوا یعلمون لغیب  
 ما یبشرون لغیب انهمین پس آل اسر ایل قزیت آنحضرت را پای برودند و جسد مبارکش را در قریه دادود  
 آوردند و در جوار پد رفون ساختند مقرر است که بعد از فوت سلیمان علیه السلام دیوان کتابی در رفون مقرر  
 ترتیب کرده در زیر تخت سلیمان مخفی داشتند و آنوقت که مناسب دانسته بر آوردند و نسبت آن خل  
 زشت را با سلیمان علیه السلام دادند که پند آنحضرت ستاری بوده و بدین سبب از مردم مرتد شدند و بر  
 این راز را با ز دانستند چنانکه حق جل و علا فرماید و انبتوا انما نبتوا شیاطین علی کل سیمان و ما کانوا یسئلون لکن  
 شیاطین کفر و ایملون اننا نسس السجرات سلطنت آنحضرت چهل سال بود و آسیای اب از مخرعات غا

ادنت علیہ افضلواة و اسلام

پادشاهی رجسام بن سلیمان در آل پیو و امپار هزار و چهل و دو سال بعد از سیوط آدم بود

کتابت شده است  
 که در غلبه آن گویند  
 غروب بزم و زین  
 غنای سرور  
 و از غروب بجز آن گویند

رجسام شیخ راز  
 و کون بر مرده  
 در صحنه کور  
 با غلبه و احشایم

غنا عصارا گویند

۱۳۳۴  
 مکران



وقایع بعد از بسط اوام و تاج بصره

او بودند مصافح و در شیعان علیہ السلام مقام دومی و الهام دریافت و خطاب با او شد که رجعاً واکل بود را  
 بگوی که با برادران تو رزم نکنی و بجای خود باز نشوی و خونریزی روا مدارید شیعان حکم خدای را با خلق بکنند  
 و مردم را از آن اندیشه باز داشتند و بصره را در میان بار رجعاً مقرر شد و پادشاه  
 آن ده سبط دیگر با یوربعام مخصوص گشت مکن معادلات و مبارات در میان یوربعام و رجعاً باقی بود و در ایام  
 حکمرانی پوسته بقاته و مجادله مشغول بودند و یوربعام هرگز از معاصی و نافرمانی نگزاره و منجبت چنانکه هر یک از این چهار بزرگی  
 خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

توضیح این است که یوربعام و رجعاً  
 در این زمان در بصره بودند

۴۴۴۲  
 عدد

ظهور عد و علیہ السلام چهار هزار و چهار صد و چهل و پنج سال بعد از بسط اوام

بعد از آنکه ابراهیم بنی اسد ایلیت و لفظ عد و طبت عبری یعنی زینت بود و بهم معنی شهادت باشد مقرر است  
 که چون طینان و حسیان یوربعام بن باباط بکال پوست عد و علیہ السلام از جانب خدای مأمور گشت که او را قبیله  
 مرید پیش از بیت المقدس بر آید و در جبل افرایم نزدیک او فرود شد و یوربعام در مسجد و مذبحی که خود طینان  
 کرده بود چنانکه عقرب مذکور شود در کار صلوة و سجود بود چون عد و از راه برسید و پیش روی مذبح با تسبیح  
 و بانگ بر آورد و ذکره بعد از آنکه گفت ای مذبح ای مذبح خدای معین مایه که از خاندان داود و ولدی موجود خواهد  
 شد که یوشیا نام خواهد داشت و آنجا است که در توبیخ صلوات از آن سجده کوسا که کنند خواهد گشت و خود  
 سوخت و استخوان کافران که گذشته باشند از خاک بر آرد و در آتش خواهد افکند و دلیل صدق این سخن آن  
 باشد که هم اکنون این مذبح خواهد شکافت و خاکسترش بر آکنند خواهد گشت یوربعام از سخن عد و در خشم شد  
 و دست فرود آید حکم داد که او را گرفته از پیش روی مذبح باز کشند دست او بر جای خشک ماند و در حال  
 مذبح شکافت گشت و خاکسترش بر آکنند شد این حادثه عظیم سستی در دل یوربعام با دید آمد پس از در ضراعت  
 و زاری بیرون شد و عرض کرد که ای پسر خدای اینک پناه با تو میجویم که از خدای خویش طلب کنی تا دست  
 بکال خود باز شود و درین سخن الکاح از عد بر برد پس آنحضرت از درینجا باز استیاد شغای او را از حد  
 بخواست و یوربعام بکال سخت باز آمد و با عد و گفت اگر بسبرای من در آئی و با من ناما رنگنی عظیم منت خواهم داشت  
 و پیشگی در خور حضرت پیش خواهم کشید عد و علیہ السلام فرمود اگر نصف مال خویش را با من عطا کنی بسبرای  
 تو در نشوم و با تو دست بطعام بزم و از آن راه که بدینجا آمد ام هم باز کردم بلکه از طریق دیگر منصرف خواهم  
 زیرا که از خدای بدین جمله مورم این بخت و راه خویش پیش گرفت یکی از مشایخ بنی اسرائیل که بدو روغ و حوسه  
 بنوت داشت چون حنبر عد و و معجزات او را از پسر خویش که در آن آنجن حضور داشتی اصفا فرمود گفت  
 تا حارث را بجام کرده بزنش و از قهای عد و بشافت و آنحضرت را در سایه درختی پس از حارث خویش فرود شد  
 سلام داد و عرض کرد که ای پسر خدای من نیز بر کزیده خدا و دم و مانند تو تشریف بنوت دارم روا باشد  
 که بجای من در آئی تا روزی هم بشام آیم و خورشش با هم خوریم و ابرام فرستاد آن کرد و آنحضرت را گمان  
 آورد پس با هم نشستند و در کار اکل و شرب پوسته ناکاه از پیشگاه قدس نداد رسید که ای حیدر و اخیر در درگاه  
 خود کاذب بود و تو قریب خورده بجای از پیشگاه بر خلاف حکم خدای با وی آب و طعام خوردی اینک





## جله اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

میطیع فرمان داشت و آسوده خاطر روزگار میگذراند و چون مدت سی و هشت سال از حکومت او منقضی شد  
 زانش فرار سید و از جهان رخت برست و سلطنت او برابر در گذر شش مقرر گشت مع ائمه از اولاد او سپس تا نزد  
 پست در ایالتی حکمرانی کرد که ذکر هر یک جای خود مرقوم خواهد شد

جلوس جووانک در مملکت چین چهار هزار و چاهصد و چهل و شش سال بعد از پیدایش

بعد از وفات خوجین سلطنت از خانواده شینگ تا تک انقراض یافت زیرا که خوجین را فرزند می در خور جهان  
 بود پس جووانک که سزاوار ار که خاقانی بود بخت ملک برآمد و سی و شش تن از فرزندان او بدرجه سلطنت رسیدند  
 چنانکه ذکر حال هر یک در جای خود مرقوم خواهد شد مع ائمه جووانک پسر جیرون دان است و جیرون دان مرد  
 حکیم و دانشور بود چنانکه در تمامت مملکت چین بحکمت عقل و زرانت رای اشتهار داشت و آن فانی که بچیده  
 مردم چین قبل از هبوط آدم علیه السلام بود فوکی نام آورده بود چنانکه در مقدمه این کتاب مبارک مسطور گشت  
 و فهم آن صورت فال بنایت صعب میفرمود جیرون دان مسائل فاضله آزار روشن ساخت و مشکلات آن صحیفه را  
 آسان فرمود و بنای آن صورت را که بر مبنای بود در پست نهاد تا شصت و چهار صورت از آن حاصل  
 گشت و با فهم مردم موافق شد چنانکه هر کس از آن تعال کردی و رفع حاجت نمودی علی ایکنه جیرون دان برکت  
 دانش و حکمت چندان در نظر بزرگ شد که اگر فی اشل خواستی بر خمت خوجین از درجه سلطنت ساقط فرمودی  
 و خود تصدی امور جهانیا ن کشی مکن چون حکمت را با دولت برابر نمیداشت و تکمیل بنالت را در جامه حیات  
 محال می پنداشت بمواریه در زاده قبول نشت و دل با حطام دنیوی در غیبت وجود انک فرزند دوس  
 نیز در خدمت پدر بکسب حقایق و وصول با دقایق مشغول بود تا از محله حکمای دانشور گشت و بعد از پدر چون دولت  
 دو دمان شینگ تا تک بنایت شد بیانی و منازعی بر سر خاقانی نشت و بر بخت جهانیا نی یافت و ابواب  
 عدل و نصفت بر همه پاره جهانیا ن باز داشت و مردم بفرط وجود و احسان و بسط امن و امان امیدوار فرمود  
 و قواعد نیکو در کار دین و دولت آورد و از جمله تین فرسنگ در منازل از مخمرجات خاطر دی است

چون کار پادشاهی با وی محکم گشت در دفع دانک که ششج حالش هم ازین پیش گفته آمد بکبیت شد و دانک  
 از آن روز که کار سلاطین چین از ترک ز منول سخت ناسامان بود و لای مخالفت بر افراشت و در شهر جوه  
 که بر یکجانب اراضی جایز است سکون فرمود مدت سی سال بعدالت کار میکرد و مردم در سایه خط و حرمت  
 بداشت آنگاه بنای ظلم و تعدی نهاد و سی سال نیز بدینگونه روز گذار داشت و در احوالی در سده ای بود  
 سستی به واک و وجود انک را با وی عجبی نماند او ان بود که بیشتر در امور مملکت از رای او تجاوز نکردی و در زشت  
 و زیبای امور شورت او را صواب شمردی این نیز صورتش خود را امور محبوب بود و مقرر است که چون دانک  
 خاطر با هو و لب موافق کرد و بساط سانه و طرب کبتر و بفرمود تا سرانی از هر دی بساختند که بیج روزن  
 در غنچه در شرفات و غرقات در و اوقات آن پدید بود و عرصه رجه را نیز مستغف کردند تا قامت آنگاه مانند  
 شب دیگر بر تیره و تاریک شد و نام آنگاه را جنگ شگون نهاد که طبعت ایشان یعنی شب دراز است پس هرگاه  
 که آقا ز طرب فرمودی و ساز باده کسار بدن کردی بدان سدرای در شدی باشمهای افروخته و قطره های از چشم

۴۴۴  
 مکرین



جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

فرشته زین بود که بال پیش میداشت و سلیمان پای بران میگذاشت و برز بر تخت شده قرار میگرفت چون بیکان شیک را از تقبیر آن سخت آگهی نبود و قانون بر شدن برانرا نپنداشت آنگاه که پای بران نهاد و بر پشت از بر تخت در افتاد و پایش خورد شکست و مادام که زنده بود تکب مجذوم اقتضه چون بیکان شیک خزان بت المقدس را بر گرفت و برفت رجحام درازای آن سپرد و خردای زینب به ان وزن و شماره سپرد و خردا بنحس باخت و در خزان سجد مخزون نمودن در زمان سلطنت خویش از نمای و مظاهری اخترفرد داشت و پوسته با یوربعام بن ناباط از در محاصرت و داری بود تا آنگاه که در گذشت و سلطنت آل یهود را با فرزندش ابیام گذاشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد معتر است که رجحام بن سلیمان علیه السلام چنانکه بر تخت علی جلوس فرمود و هفده سال سلطنت کرد و از جمله ایام پادشاهی یکسال در یمن استیلا داشت و ناسر بن عمرو بن شرا حیل سلطنت یمن را از او باز گرفت چنانکه مرقوم افتاد و سلیمان این فرزند را دوازده سالگی از نمای عمایه بهر سانسید و آنگاه که رجحام وفات کرد در قریه داودش با خاک سپردند

۳۳۵۳

جلوس جنگ و انک در محلت پنجم هزار و چهارصد و نجاه و سی سال بعد از یهو ط آدم بود

مکین جنگ و انک پس جود انک است و او اول ملک است از خاندان جود انک که برار کیه خسروی بر آمد و محلت پنجم و یازدهمین و خاد و خن را فرود گرفت و بر خرد و بزرگ نافذ فرمان گشت مکی با صفاقت عقل و در زانست را بود و از دانش و حکم پدر همبهره دانی داشت و در زمان او سپاهی در رعیت آسوده حال زیستند و با ایستادگی و آرامش روزگار بر بردند چون مدت چهل و هفت سال از سلطنت او بگذشت در روز مرگش فرارسید فرزند او که وار شد و کنگ و انک را طلب کرده در نزد خویش بنشاند و او را بعد از وصفت و نصیحت کرد و از امور ملک داری و جهان بینی آگاهش ساخت و دو دیه سلطنت را بوی گذاشته دم در کشید و سبر ای انجمنی خردا

۳۳۵۴

جلوس ابیام در آل یهود چهار هزار و چهارصد و هشتاد و سی سال بعد از یهو ط آدم بود

مکین ابیام پس رجحام بن سلیمان است که بعد از پدر بر آل یهود او بنی بنیامین سلطنت یافت و اسم او روی منجا و خردا و پشالوم بود که رجحام او را از ارض رما آورد علی ایچکه ابیام نیز مانند پدر از معصیت خدای پر همیز نیز نمود و در افعال و اعمال اقطاع با او و دو سلیمان علیه السلام منجبت چون بر سر ملک بر آمد و کار محکمت بادی را شد بهرم جنگ یوربعام بن ناباط که بر بست و چهار صد هزار مرد جوان شمشیر زن از آل یهود ابر کردید و هر یک روز جنگ با روی زور آوردل قوی داشتند و بر ایشان سر بنگران و پسهالاران بر کماشت و از نیت المقدس کوچ داده بچیل افرایسم آمد و از انوی یوربعام چون انجیر بشیند مردان جنگ را از اسباط عشره طلب فرمود و هشتصد هزار مرد تیغ زن فراهم آورد و در دومان حیل تقاتی فریقین شد ابیام مرکب خویش را بر آن و در پیش روی سپاه دشمن بایستاد و گفت ای یوربعام و ای آل اسد ایل خداوند این پادشاهی را با او عطا فرمود و او را پس او میراث فرزندان او باشد همانا یوربعام که بنده سلیمان بود با مولای خود و حسیان و زینب و با فرزندش رجحام مخالفت آغاز کرد و دشمنان بر خلاف حق بگرداورد آمدید و آغاز بت پرستی نهادید و بگویند سجد کردید مرکز با این اعمال رستگاری نخواهید یافت و خلاصی نخواهید جست ابیام درین سخن بود و لشکر

ایستادگی در جنگ  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان  
و کربان و کربان



جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بودی استتار یافت فرمان داد با جمیع اهل بیت ناداب ویرا بجام درخت تسل آورده و مدت بیت و چهار سال در آن اسیر ایل با استقلال سلطنت کرد و بر آیین ناداب ویرا بجام در حضرت یزدان نافرمان بود و در نزد کانی پوسته با آساک آل یهودا خویشی و خصومت داشت چنانکه بعضی از سیر او در ذیل قصه آساک و یهودانی خاننی علیه اسلام مذکور خواهد شد علی آنچه چون زبانش با پی رفت و دواع جهان گفت جسدش را در این جهان تعاهد فون ساخته سلطنت با فرزندش لافتمل شد چنانکه در جای خود مذکور شود

خورشید یون چهار هزار و چهار صد و هشتاد و هفت سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

۴۴۵

تاریخ التواریخ  
جلد اول

یون علیه السلام پسر عانی است و از جمله پسران بنی اسرائیل است و لفظ یهود در لغت عبری معنی بوده شده باشد حضرت در زمان سلطنت نبیا شریف نبوت اختصاص یافته نزدیک او شد و فرمود ای نبیا خدای میفرماید که ترا از آنگاه که یادم و سلطنت قبایل مشرک را با تو که هشتم تا بیگانه این لغت جادوت کنی و از پنج حصیان کرانه جوی اینک تا این ناداب ویرا بجام از در حصیان بیرون شدی و طغیان در زیدی زود باشد که هم خانان تو چون خاندان ناداب ویرا بجام ویران کنم و هر کس از تو در آبادانی میرد بخورد سکن دهم و هر که در حرا گذرد و طعمه یورسازم و صدق قول یون علیه السلام افعال زمیری بود با اهل نبیا چنانکه در جای خود مرقوم شود

جلوس افراسیاب در توران من چهار هزار و چهار صد و هشتاد و هفت سال بعد از هبوط آدم بود

۴۴۶

کوک

تاریخ التواریخ  
جلد اول  
در این کتاب  
تاریخ التواریخ  
جلد اول

افراسیاب پسر شنگ بن شاپاس بن در شیب بن ترک بن بنی سهندان بن تور بن فریدون است و پسر پدر او را از او ششم نیز گفته اند و همچنان آن پسر وی که بشیده لقب بود و پسرک نام داشت علی ایچله افراسیاب لقبی پسرک و جلالت نیز بود در وقت بد آن شد که بر منوچهر شور و دوک سوروش را دیگر باره بدست گند حنف دور و عشرت خود را در این اندیشه با خویش جداستان کرد و جمعی از لشکر بازا با خود متفق ساخته رایت مخالفت منوچهر بر افراخت و حال وی را که در ممالک ترکستان آمد و ناهمی بود مذبحی را با تیغ بکند رانید و بعضی را مطلع فرمان نمود و روزی چند بر نیامد که بر تاست مملکت ترکستان استیلا یافت و از کانی دیوار چین تا سر قداور را در آن شهر پادشاه پیشه آنگاه عزم جزم کرد که مملکت ایران را فرود گیرد و خون تور را از منوچهر باز خواهد پس لشکری که از خیز خرد و درجه صبا بیرون بود از قبایل ترک فرهم کرد و از اب آموی عبور فرمود و برض ایران درآمد و برای آنکه قواد سپاه را در حضرت منوچهر بخت نسبت دهد پادشاه را از لشکران بدکان فریاد نامه چند به اجماع در گاه منوچهر مرقوم داشت از جمله باقرن نوشت که کتوب تو رسید و مرا تب حیدت تو گشت چون کار منوچهر مضیل پذیرد و در سایه همه آسوده خواهی زبیت اکنون وظیفه آنست که در خستال بود منوچهر بدان روش که گماشته بودی اجماع و دانداری و با عهد خویش وفا کنی انگاه با رسول فرمود که این مکتوب را چنان بجزرت منوچهر برسانی که بدست ملازمان در گاه افتد و پادشاه از مضمون کارشس آگاه شود و فرستاد افراسیاب آن نامه را بر گرفت و بدار الملک منوچهر آمده بجای را در آن سخن گفت بگوشه در آن کند و خود بطرف بگرسیخت یکی از متربان حضرت از ایامت و با خدمت منوچهر بر چون پادشاه از مضمون نامه ها به افراسیاب آگاه شد با سران سپاه دل بد کرد و قارن را گرفته مجوس فرمود و از نیروی بزرگان ایران نیز

تاریخ التواریخ  
جلد اول

## وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

از پادشاه هراسناک گشته و این مایه فتوری عظیم شد مع القصد چون منوچهر از عزیمت در گشت افراسیاب  
آگاه گشت بزموده مردان جنگ از هر جانب گرد گشتند و سپاهی عظیم ساز داده بسوی افراسیاب  
در دود و خراسان هر دو لشکر بهم رسید و جنگ در پوستند بعد از کش و کوشش بسیار سپاه منوچهر چنان گشته  
شد که دیگر باره فراهم نتوانست گشت و افراسیاب از دنبال ایشان تا ختن همی گریه و برودید و قریه که فرود شد  
ویران ساخت و امصار دایر از ابر با چو رود داشت همه نه سب و فارت فرمود بدین قانون علی مسافت کرد  
تا بحوالی مملکت ری رسید منوچهر بدانت که با وی نیروی برابری نداشت و اگر چند قلعه طبرک که از بناهای او است  
مکمل بود سکون انجا را صواب نشمرده و بجانب رستم دار گریخت و موضعی که آنرا کور رشیده رستاق گویند فرود شد و چنان  
توشه ده و قریه کشش را خدقی کرد چنانکه از کوه نادریا در حیطه آن خدق بود و بسوزان آنرا پنجه میان کرده یاد داشت  
مع القصد منوچهر خود و لشکر باین و سمران سپاه و قارن که در نیوقت بکنایه ای او در حضرت معلوم بود در انجا اقامت  
فرمود و زن و فرزند آن خود را بقلعه مو که در آن زمان با تهمیر مشهور بود فرستاد و طبله رویا ز که دار الملک  
رستم دار است بیان کرد و افراسیاب نیز چون مملکتی را خراب کرد و به آبادی را مندم ساخت و قنات را  
محو فرمود از دنبال منوچهر رستم دار در آمد و در محصور نمود و مدت دو سال این محاصره بدر گذر کشید و هر روز  
در میان مصافی میرفت و انجا بنین مردان جنگ بنا رزت و محالقت بیرون میشدند و چند تن عرضه جلاک و دیار گشت  
چون زمان کارزار سخت گشته شد و منوچهر ترکان را از درنگ فرادان خسته خاطر یافت برای بدید درگاه افراسیاب  
از سیم خالص و زتر ناب و جواهر نین و لالی خوشاب و جامهای زر تار و ادانی تر صبح بجا سپه آبدار ساز و بر گه  
که سندی خدمت ملوک بودی فراهم کرد و بدست رسولی چرب زبان سپرد و گفت این اشیا را بریم  
میکش در حضرت افراسیاب پیش گذران و از من بگوی که امتداد محاصره و استمرار شاخه مورث تخریب  
طریقین و تضرع جانین خواهد بود و هم پایان کار اینکار بسپای نخواهد رفت و قح این قلعه تیر نخواهد شد لا حرم صلح  
و صواب آنست که در کار مصالحه مسامحه روا نداری و این معالقه و معامله را بجا نهند و عبادت تبدیل فرمایند  
چون فرستاده منوچهر با خدمت افراسیاب آمد و اشیا و خویش را پیش داشت در حالت خود را بگذراند و اشیا  
آن تهر و تکر که در نهاد بود بخش کرد و فرستاده منوچهر را از پیش برانند و گفت هرگز ازین اندیشه برنگردم و داد  
که این بنیان عرضه انجا و اندام سازم بر بنخیزم و ایمان حضرت و سنا دید دولت چندانکه در اصلاح ذات  
ایمن اصلاح کرد و گنجهتند اگر یکبار دیگر پادشاه درنگ فرماید از قلت زاد و علوفه کار بر لشکر باین تنگ شود  
هم میگذرند و مردم چون دیدند که آنهمه زاری و ضراحت در کار مرا حجت و حق داشت خاطر بران گذار گشتند  
که بیک نگاه پشت بر پادشاه کرده روی با وطن با لوف آرند افراسیاب بفر فرست و تشدید کیاست این معنی را و دیار  
و ضرورت داعی اتفاق که درین بنخیزد با لشکر باین مسامحه در زود با منوچهر از در مصالحه بیرون شود پس بآید شد  
مغزنگار با صلاح آمد و مقرر شد که در گن را آب چون تابا سب الا جواب منوچهر را باشد و ما در ام التهر و صفت  
ترکستان تا گنای دیوار چو را افراسیاب سلطنت کند و برین قانون تجلی کردند و موافق استوار داشتند که مین بید  
مخالفت نیانغا زنده درین گنجهت بدین گنجهت افراسیاب با لشکر خویش کوچ داد و همه جا را از بید تا همسم

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

از چون بداندوی شد و در حاکمیت ترکمان لوامی سلطنت را برافراخت و منوچهر پس از وی از شکنا سے  
محصور بیرون شده در ساحت ری فرود شد و مردم در کرد او فرابگم گشتند و فرمان داد تا پیرو جوان ازین  
و مرد پر کس در ممالک محروسه بود بدگاه حاضر شد و از حال ایشان دانستی که از ترکمان از ترکان دیده بود  
باز پرس فرمود و خاطرهای پریشان را بتفرقه سیم و زر جمع ساخت تا همچنان دیگر باره مردم از دل و جان سلطنت  
او را کردن نهادند و او امر و نوا همیشه را میطیع و متقاعد شدند آنگاه موبدی را که سرآمد دانشوران زمان بود  
در پسندی خویش جای داد تا گواه مقال باشد و خود برخواست و این خلیفه با خلق برخواند و پس از تسلیش و  
پاک چنان فرمود که ای مردم سلطان ستوده کیش است که روزگار خویش را بر عایت رعیت مصروف  
دارد و بعد از پرستش بزدان پرستاری ایشان پرواز داد و احقاق حقوق خلق را فرض شما رود و هیچ مظلوم را در  
اقدار عالم نگذارد و برای منفعت خویش تجدید رسوم در رسم بدعت نکند و جاهل و عالم دعای و عارف را  
بشمارد و عارف و عارف و ایثار تالد و عارف فرزند و بهره مند سازد و از خلاف و عده انحراف لایم  
شمارد و با دروغ نشروع بخوبی حلس بر غضب فرودنی کند و عفو از انتقام پیش دستی گیرد و قاتلان را از خیم  
خصاص مناص فرماید و دزدان را در مضای سیاست حراست نکند و دست ظالمان را از آزار بر دستمان  
بسته دارد و وبال محال خویش را بر نفس خود حمل نکند و عام و خاص را از هیچ نعمت باز ندارد و هیچ خوردنی  
و پوشیدنی را مخصوص خود شمارد و آنچه در وجه چاکران حضرت معتز داشته بی ضحرت برساند و بندگان  
مومن را بی محبتی نبرین کفر نکند و سعایت تمامان در حق ایشان بدکمان نشود و در عیار اخزان خویش داند و چند گانه  
قوانین در توفیر مال ایشان جدا کند و لشکر یا از ساز و سلاح بزد تو انگر فرماید و در انجام زاد و راه کار بسالنه  
و محاطه نگذارد و در روز جنگ جهان بر احد اشک کند و دشمنان را مغلوب و مغرور نماید اما رعایا بساید دست  
خویش بر کسالت موقوف نگذارد و در ارتقای مقامات علیه و استعلائی بر مدارج سینه مساعی جمیده معمول  
دارد و در کسب معاش و طلب با همیشه جاهد و مساعی باشند و خراج سلطانی را بی کلفت و توانی  
بگذرانند اما قواد لشکر و سران سپاه باید خدمت پادشاه را با کراهه نمانند و در مقابله با دشمن کرد و محاطه و نهادن  
نکردند هر یک با دولت پادشاه خود را عظیم شریک شناسند و در تحصیل نام نیک بکشند چون منوچهر این خلیفه پادشاه  
بزرگان سپاه و صنایع دیدرگاه و اعیان دولت و دانا یان حضرت زبان بتایش و نیایش کشودند و در حقیقت  
رای و ساحت طبع و صفای غیث و حسن طویتی پادشاه تجید و کتین کردند و دیگر باره با وی پادشاهی کوپ  
دادند و سلطنت او را با بنیت مفرون ششروند آنگاه منوچهر زبان بر کشاد و با ایشان خطاب کرد و گفت ای  
از ترکمان از ترکان و یک گشته و ساحت با زبنت از رکنت افزای سیاب خراب مانده هم اکنون باید در ایجا  
و باره و انهار و قیر بلا و امصار و منع و خول سپاه ایمنی و رفاه حال و کسب و تجیز لشکر و ترویج کسب بود  
تا این حکمت بحال نخستین بزرگواران ساحت رحمت و رحمت کرد و همچنان سر طاعت و ایثار پیش داشتند و گفتند  
پادشاه از خاک و غار باین و بستر کنیم و آب و آتش اندر شویم پس منوچهر بفرمود تا آن انجمن را خوان پیش نهادند  
و خوردنی حاضر ساختند و پس از کار اکل و شرب سپاهی نامحسور بگهراست حد و دوشو زمین کرد چنانکه از آن



جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ  
جلد اول از کتاب اول

اورا با زدنست انجمن آترب اورا و جب شمر و سپاهی عظیم بر آورده بعضی از ممالک بشا را فرو گرفت  
بشا بدین سبب از عمارت رامات بازماند و آسانیز دست یفته لشکرش را و ان بر کفایت و ابرض مین تا ختن  
کرده هر شب و هر که او برای عمارت رامات آماده ساخته بود آل یهود او بنی بنیامین برگزیدند تا بیان دیگر  
برای خود استوار کنند درین وقت خانی عیده استلام نبرد آس آمد و فرمود ای ملک آل یهود استملک یهود شاه دمشق  
شدی و عرض نیاز بوی او بردی این سبب صنف حال و کسر شمت تو خواهد بود و لیکن اگر با خدای پناه می هستی  
و یاری از وی می طلبیدی ملک مصر و دیگر سلاطین چیره شدی در دست تو گرفتاری گشتند بزرگان آل یهود  
چون سخنان خانی را اصفا فرمودند هر استناک شدند که مباد بگیرد خصال آسما حال ایشان به شود آسما اینمندی را  
در یافت و در چشم شده و لغز نمود تا خانی را بزند ان برده محبوس به شدند تا از نیروی بیستی در دل خلق افتاده شد  
بچشم حارت سگرند و در سال سی و نهم سلطنت آسما برین گشت و از هر دو پای مخلوج شد و مدت و مدت  
در بستر خویش خفته و تسلسل مباحث ابطا صحبت تا از جهان در گذشت و جسد او را در قریه داود با خاک

سپردند بر سر مرز از او بیانی رفیع کرده با عطریات و مخرج با نخی نهان شده داشتند  
ظهور عزریا علیه السلام چهار هزار و چهار صد و هفتاد و هشت سال بعد از یهودا

۴۲۷۸

عزریا بن صده و از اشرف پسران بنی اسرائیل و لفظ عزریا غنبت عبری خداند کرده باشد چون مرتبه نبوت یافت  
نبرد آسما ملک آل یهود آمد و با او خطاب کرد که ای پادشاه بیت المقدس اگر خدای را طاعت کنی جزای خیر  
یا بید چون خندای را او کند اید او نیز شمار او کند از دو همانا روز کاری دراز نمیکند رد که آل اسرائیل صهیون  
ورزیدند و پشت با فرمان خداوند کردند و از نیروی پوسته در دست اعدا بشکنند افتادند و هرگز خاطرشاد  
با ایشان و ساز گشت چون آسانخان انحضرت را اصفا فرمود بیشتر خاطر مدفع انام و کسر هم نام گاشت  
و ممالک محروسه را از بت و بت پرست عالی ساخت و مردم را در راه ستم از مال با نزد و هم سلطنت خویش  
در بیت المقدس جمع کرد و به مقصد کاوششزار که مغفند برای قربانی نوح فرمود و حکم داد تا خلق در پیشش و نماز  
بدرگاه بی سبب انجمنیت باشند و سوگند یاد کرد که هر کس از شریعت موسی تکلف کند خواه صیغره و خواه کبریا در  
بقل رساند و هر چند از ادانی ذهیب ثیاب نیکو او را نیتس بود آزا به بیت المقدس آورده موقوف داشت  
درین وقت آل یهود از انین آسانیک شاد خاطر و سرور گشتند

عزریا

۴۲۷۹

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

عزریا

در کتب التواریخ

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

شیرزن از آل یهودا فراموش کرد و دو دست هزار تن از بنی مینامین مجتمع ساخت که یکی با زره و جوشن بودند و در کمانداری دست اندازی دست قوی داشتند مع انقضای لشکر خود را بر آورد و به استقبال رزم زیراه بیرون شتافت و در ارض مرساتا قی فریقین افتاد و از هر دو طرف صفوف جنگ راست کردند و در پیشگاه آن از فرزندی لشکر زیراه اول پرچم داشت پس بنام از ایستاد و روی بر خاک نهاده سخت بنالید و از خداوند قادر طلب نصرت کرد و حکم داد تا لشکر بکجک بیرون شدند و تیغ در هم نهادند و بعد از گیر و دار بسیار سپاه زیراه شکست خورد آل یهودا از دنبال ایشان تاخن کردند و از آنجا عت همی گشتند و اسیر گرفتند تا بارض خاور که از آنجا مصلحت در آمدند و آن اراضی را خراب کردند و هر چه در هر آبادانی یافتند بر گرفتند و مراجعت کردند و در کشتیها بر جای قبایل عرب و چار شدند هم از ایشان برده گرفتند و شتر و گوسفند بجماعت را غارت کرده به ادریسیم باز آمدند و آنها ازین نصرت شاد خاطر و شاکر بودند اما از آنسوی زیراه مبعور آمد و از آن شکست که با وی رسیده بود دیگر نتوانست آن نیز و حاصل کند که از آل یهودا کین بخوابد لاجرم پای در دامن چمید نهشت تا خست از جهان بر بست و سلطنتش در مصر صد و نود و هفت سال بود

جلوس سلوئیس در مملکت ایتالیان چهار هزار و چهار صد و هشتاد و چهار سال بعد از سقوط آدم بود

چون آنکس از جهان با بر بست از وی پسری بجای ماند که او را ایولس می نامیدند بعد از پدر برای سلطنت میان بر بست و جمعی بگردا فراموش شده او را پادشاهی سخت کردند و از آنسوی سلوئیس برادر کثیر ایولس که شرح حالش ازین پیش مرقوم شد هم در هوای جهان بانی بود و جمعی را با خویش بحد استان داشت لاجرم در میان سلوئیس و برادر زاده کار مجادلات و مبارزات انجام میدور و روزی چند بمقتضای مقابله روزگار بردند و کار مملکت از بیرونی پریشان شد و غلبی بسیار بهر سوی پراکنده گشتند بزرگان لاتین انجمنی کرده با هم رای زدند و گفتند اگر کار به پیشان گذرد روزگاری بر نیاید که این مملکت ویران شود و دشمنان از اطراف بدین عرضة تاخن کنند و بکجا فرو گیرند صواب است که اینها را مجادله از میان سلوئیس و ایولس بر خیزد و در مملکت ایتالیا که اولیونیم حکمران کین باشد و در بنصرت چون سلوئیس پسرتی با شد و دختر زاده لاپنیس است صلاحیت وی بکار سلطنت زیاده از ایولس و میراث ملک او را باشد پس متفقاً سلوئیس را سلطنت برداشته و پادشاهی لاتین بر او مقرر شد و ایولس را گفتند بزرگ مذہب و شریعت باشد و ازین زیاده طلب نماندند سلطنت سلوئیس در ایتالیا با بیت و نه سال بود

جلوس ایادرا بساط عشره چهار هزار و چهار صد و نود و سال بعد از سقوط آدم بود

ایادرا پسر عثمان ایتالیاست که بعد از پدر بر بساط عشره سلطنت یافت و ارض ارمنا را از جیل افرایم دار الملک فرمود رقمی که مردی با چلادت طبع بود و یک نیر از سواران او را سپهسالاری داشت در آخر دولت او دل پادشاه بد کرد و بدان سر شد که ایادرا از پای در آورده خود بر کرسی مملکت قرار گیرد و غنیمت فرستید و تار و زنی ایادرا را در حمایت یافت و کنارش را از جوانان تنی دید پس تیغ بر کشیده بدان خانه شتافت و با کینه زبنت شیرش عرضة هلاک ساخت و پادشاهی از او گرفت و خود بر سریر جهان بانی بر آمد و هفت روز سلطنت یافت و حکم داد تا جمیع اهل بیت ایادرا را عرضی تیغ ساختند چنانکه جانوری در خانواده او باقی گذاشت و چون بنی اسرائیل

در این تاریخ...

خاور بجز...

در این تاریخ...

۳۴۸۳  
هوک سالیان

۳۴۸۹  
هوک سالیان

در این تاریخ...

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

یکت اور با االا اصفا فرمودند بکفر عمل گرفتار شمس ساختند چنانکه در جای خود مذکور شود و مدت سلطنت الا در سباط

عشره دو سال بود و اسلم

سلطنت عمری دینی در سال سباط عشره چهار هزار و چاهصد و نود و دو سال بعد از سبط آدم بود

۴۴۹۲  
ملک بزرگ

چون انخبر در میان بنی اسرائیل مشهور شد که زمیری با مولای خود کیدی اندیشیده اورا بمقتل آورد و عمری که تیر سپهسالار  
لشکر الا بود بنحو سخاوتی مولای خود بر جواسسه لشکری عظیم فراهم آورد و حسن تعداد که محل سکونت زمیری بود  
محاصره نمود و روزی چند بر گذشت که قلعه را با یورش و غلبه مفتوح ساخت چون زمیری آگاه شد که اینک  
دشمن بسرای درآید در روز کار او را پاپای آورد اشی عظیم در دارالاماره بر افروخت و خود را نیز در آتش افکند و خسته  
آنگاه جمیع سباط عشره بدو بهره شدند و یکطایفه تینی بن جنات را سلطنت و حکومت برداشتند و نصف  
دیگر عمری را پادشاهی تینت گشتند و آنطایفه که در قهای عمری بودند بر بخواه امان سببی فرودنی داشتند و مدت  
چهار سال بدینگونه روز گذشتند آنگاه تینی و دواع جهان گفته بدیکر سرای شد و سلطنت سباط عشره بر عمری قرار  
گرفت و منفردا حکمرانی کرد و همه عشره بنا فرمائی و صحبت روز گذاشت و در جیل شورون زمینی بدو هزار بهره  
سیم خرید و بنانی عظیم بر آورد و آن بیازا شمار نام نهاد که ام سینه آن اراضی بود و مدت دو از ده سال با استقلال  
سلطنت کرده مدفنش در جیل شورونست

خاست نام دور  
دولت دارستان

نام پادشاه  
دویم که در دارستان

جلوس گنگه ایک در مملکت پن چهار هزار و پانصد سال بعد از سبط آدم بود

۴۵۰۰

کولین گنگه و انک پادشاه دویم است از اولاد جودانک که بعد از وفات پدر تحت خاقانی برآمد و در مملکت پن صاحب  
تاج و تین گشت و ابواب عدل و داد بر وی مردم فرستادند که در انداختن خراج را بر رعیت آسان گرفت و بزرگان  
مالک محرد سه راه را که حاضر فرموده هر یک را با نام و حسان خسروانه فرستادند ساخت مردم در روز کارش  
آسوده می زیستند و شاه خاطر معاش کردند چون هنگام ارتحالش فرارسید می وانک که فرزند بر دمنش بود  
پس خوانده زبان بوخط و پندش بر کشود و او را بعد از وصفت مدارای با سپاهی و رعیت ترغیب فرمود

و ولایت عهد را بدو گذاشته خود در کشته است مکن شسته و خیال بود

جلوس سوچ در هندستان چهار هزار و پانصد و دو سال بعد از سبط آدم بود

کلیه بیخ  
دویم که در دارستان  
مسیح در سباط

۴۵۰۲ فیروز زرای را که شرح حالش ازین پیش مرقوم شد چون ابل محوم فرارسید و بدیکر سرای انتقال فرمود و خبر بلاکش در پنجاب  
ملوک هند و زابلستان مشهور گشت و اینواقعه عرض زال رسید از نیروی که فیروز زرای با فرما کند اران زابل از دور موافقت و موافقت  
بنود زان خانه او که از اولاد او کسی سلطنت هندوستان کند مبادا بر آیین پدر شوند و ساز مخالفت طراز کنند و جرم  
رستم را که شرح ولادتش مرقوم افتاد و امور ساخت که هندوستان شده جز اولاد فیروز زرای کسی را سلطنت بر دارد  
پس رستم دستان سپاهی در خور این اندیشه ساز داده عزیمت هندوستان فرمود و سوچ که بزرگترین سپهسالار آن  
هند بود چون خبر و در رستم را بشنید با استقبال می شاقه اظهار رحمت و چاکری نمود و خاطر رستم را با خود صاف  
داشت و در هر منزل و هر مور و خد متی دیگر ظهور رسانید چندانکه رستم شایسته پادشاهی هندوستان و برادانت او را  
تحت ملک نشاند سلطنت سلام داد و کار مملکت را با او مستقر و مستحکم ساخت خود باز ابلستان مرهبت فرمود



جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

و طریقا و بچنان کیشیخ و تیورم که از خدام بیت الله بودند با ایشان همدست گشتند و مردم را بدین قی و دعوت که در زمانه دراز بر نیاید که آل یهودا همه بر صراط مستقیم شدند و کار سلطت یهو شافط بلا گرفت چنانکه بمساله اهل فلسطین هم آید بجزت او میفرستادند نیز قبایل عرب هر سال بمقتضای او میفرستادند و مساوی آن بزافه ذرگه امید آشتند و شمار سپاه وی چنین بود که یکی از سپهداران وی صد و نسیصد هزار مرد جنگی را فرما کند از او بود و دیگر یو خا و دیت پشاد هزار مرد سپاهی داشت و ستمی بن زریح را دویست هزار کس بود اینچه از او و دمان یهود ابو و نذ و از قبایل غیامین بود هزار مرد و کانداز را آلتیذاع سپه او بود و صد و بیست و هزار کس را اینور از افار سر میسکی داشت علی بکجه سیر یهو شافط در ذیل احوال صغیا و خزینیل و القادار علیه السلام و دیگر جا مذکور خواهد شد ذت سلطنت در آل یهودا بیت پنجاه

جلوس احاب در آل اسرائیل و سبطا عشره چهار هزار و پانصد و چهل سال بعد از یهو طو آدم بود

۴۵۴

احاب بن عمری بعد از پدر بر سبطا عشره حکومت یافت و آقا زبخی دفساد در ارض نهاد و ایزرائیل دستر ایضا علی را که بر صید و نیم فرما کند از بزرگی گرفت و جسم استقامت را که علی نام داشت پرستش کرد و مذبحی بر آن آن بت بر آورد و در آریکایز تجانم ساخت که فرزند اکبرش با نیزه آنم از ایزان کرد و سپهر همنشش که بشوئب نام داشت بیایان آورد علی بکجه احاب در شکوک و معاصی از طوک بنی اسرائیل پیش دسی داشت چنانکه یوشع بن نون از و خبر داده بود و دیت و دو سال در آل اسرائیل سلطت کرد و سایر احوال او در ذیل قصه ایاس علیه السلام مذکور خواهد شد انشاء الله

طهور ایاس علیه السلام چهار هزار و پانصد و شش سال بعد از یهو طو آدم بود

۴۵۵

ایاس علیه السلام از اکا بر پمبر است چنانکه خدای فرماید و این ایاس بن المسلین و لفظ ایاس و ایاسین می باشد و ایاز بنان عبری یعنی بزرگوار من خداست و هم آنحضرت را ایازا هو کویند و نام دیگرش در توریه نمیک است که از ایفجاشس نیز گویند و فیحاشن لغت عبری یعنی شفقت کرده شده باشد و ایقایی نام دیگر آنحضرت است و ایقایی عبری راست کوی زا گویند و چون آنحضرت در یحجان زندگانی دراز یافت و در عهدی به بلدی سکون فرمود و جنوب بدان بلده می شد چنانکه وقتی جالبش را ایازا هو قشبی علیا و می گفتند یعنی اوست خوش نشین جلعاد و خضر نیز یک نام دیت و از نیز دیت که بعضی خضر و ایاس را یکتن دانسته اند و حال آنکه جالبش را هرگاه خضر بخوانیم خضرانی خواهد بود چنانکه خضر اول را در جای خود ازین پیش گفتیم علی بکجه آنحضرت سپر اعاذ ابن بیرون علیه السلام و نام مبارکش لفظ پنچاسس کز رده قصه موسی علیه السلام و یوشع مرقوم افتاد و در زمان موسی بجد مات خیمه جمع مشغول بود و بعد از وی همسواره در زوایای عزلت عبادت خدا و در و نمیزیر دیمان درین وقت نگارنده این کتاب را موافق افتاد که شطری از خبر انبیا که دلالت بر ولادت تید المسلمین محمد مصطفی صلی علیه و آله کند و شریعت ویرا محمود شمار در مرقوم دارد و اینهمی معلوم باد که راقم حروف را در کفار شس تواریخ و ترجمه است و منتقد غایت سی بند اول افتاد و جرم با اینکه ترجمه توریه را بزبان عربی و ترکی حاضر داشت و در خط و دفت عبری نیز بر بود استباط خویش راستو قی داشت و در هر قصه که با بنی اسرائیل مربوط بود علمای یهود را حاضر کرده با ایشان در حل مشکلات هم استندان شده و هیچ کاری را از ترجمه و تفسیر و تخریر و تفتیح و تمیق با دیگری گذاشت و اگر

احاب بن عمری  
دفساد در ارض نهاد  
ایزرائیل دستر  
ایضا علی را که بر صید  
و نیم فرما کند از بزرگی  
گرفت و جسم استقامت  
را که علی نام داشت  
پرستش کرد و مذبحی بر آن  
آن بت بر آورد و در آریکایز  
تجانم ساخت که فرزند اکبرش  
با نیزه آنم از ایزان کرد  
و سپهر همنشش که بشوئب  
نام داشت بیایان آورد  
علی بکجه احاب در شکوک  
و معاصی از طوک بنی  
اسرائیل پیش دسی داشت  
چنانکه یوشع بن نون  
از و خبر داده بود و دیت  
و دو سال در آل اسرائیل  
سلطت کرد و سایر احوال  
او در ذیل قصه ایاس  
علیه السلام مذکور  
خواهد شد انشاء الله

ایاس بن المسلین  
و لفظ ایاس و ایاسین  
می باشد و ایاز بنان  
عبری یعنی بزرگوار من  
خداست و هم آنحضرت  
را ایازا هو کویند و نام  
دیگرش در توریه نمیک  
است که از ایفجاشس  
نیز گویند و فیحاشن  
لغت عبری یعنی شفقت  
کرده شده باشد و  
ایقایی نام دیگر  
آنحضرت است و  
ایقایی عبری راست  
کوی زا گویند و چون  
آنحضرت در یحجان  
زندگانی دراز یافت  
و در عهدی به بلدی  
سکون فرمود و جنوب  
بدان بلده می شد  
چنانکه وقتی جالبش  
را ایازا هو قشبی علیا  
و می گفتند یعنی  
اوست خوش نشین  
جلعاد و خضر نیز  
یک نام دیت و از  
نیز دیت که بعضی  
خضر و ایاس را  
یکتن دانسته اند  
و حال آنکه جالبش  
را هرگاه خضر  
بخوانیم خضرانی  
خواهد بود چنانکه  
خضر اول را در جای  
خود ازین پیش  
گفتیم علی بکجه  
آنحضرت سپر اعاذ  
ابن بیرون علیه  
السلام و نام  
مبارکش لفظ  
پنچاسس کز رده  
قصه موسی علیه  
السلام و یوشع  
مرقوم افتاد و  
در زمان موسی  
بجد مات خیمه  
جمع مشغول بود  
و بعد از وی  
همسواره در  
زوایای عزلت  
عبادت خدا و  
در و نمیزیر  
دیمان درین  
وقت نگارنده  
این کتاب را  
موافق افتاد  
که شطری از  
خبر انبیا که  
دلالت بر  
ولادت تید  
المسلمین  
محمد مصطفی  
صلی علیه و  
آله کند و  
شریعت ویرا  
محمود شمار  
در مرقوم  
دارد و اینهمی  
معلوم باد  
که راقم حروف  
را در کفار  
شس تواریخ  
و ترجمه است  
و منتقد غایت  
سی بند اول  
افتاد و جرم  
با اینکه  
ترجمه توریه  
را بزبان  
عربی و ترکی  
حاضر داشت  
و در خط و  
دفت عبری  
نیز بر بود  
استباط  
خویش راستو  
قی داشت  
و در هر  
قصه که  
با بنی  
اسرائیل  
مربوط بود  
علمای  
یهود را  
حاضر کرده  
با ایشان  
در حل  
مشکلات  
هم استندان  
شده و هیچ  
کاری را  
از ترجمه  
و تفسیر  
و تخریر  
و تفتیح  
و تمیق  
با دیگری  
گذاشت  
و اگر



## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

فرمان کرده و کلمات خود را بپوشش و دست خنجر برده او را بفرمایم او با ایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید بر کسی که اطاعت کند من از او مواخض خواهم که داناتا هر خنجربری که مغرور شده سخن بنام من بگوید که کفین آن حکم ندادم یا آنکه بنام معبودان دیگر بگوید همان ستمبر لاک خواهد شد و هرگاه در دل خود اندیشه کنی که سخن که خداوند گفته است چگونه بشناسیم بر آنکه چون پهنبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن امر برابر نیاید و بوقوع نپوندد امری که خداوند فرموده است بجز پهنبر از روی غرض است از و ترس اینگونه ترجمه کلمات توریه بود و ازین معلوم شود که فرموده از اولاد برادران قوم بنی اسرائیل پهنبری مبعوث شود عرض اولاد اسمعیل آن چنانکه ایاس علیه السلام پسر عم فرمود و پهنبری که مانند موسی باشد و مبعوث شود و صاحب شریعت باشد پهنبر بنی اسرائیل منتیذ چه ایشان جمیعاً بشریت موسی بودند و هم عیسی تواند بود چه او نیز بنی اسرائیل است نه از اولاد برادران اسرائیل اگر چه یهود با عیسی نیز ایان ندارند لاجرم آن پهنبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد و آن کلمات که بنی رعد و برق بزبان مبارکش و دینیت شد قرآن مجید است چه بنی اسرائیل بهنگام نزول توریه آواز همیشگیست و آتش عظیم شدت میگردند که تاب دیداران نداشتند و از موسی درخواست میکردند که بهنگام نزول توریه آن آواز باشنزد و آن آتشها نمانند چنانکه در قصه موسی مذکور شد اکنون با سر دوستان شویم درین وقت که طغیان و عصیان آفتاب بن عمری بر حد کمال بود چنانکه مذکور شد ایاس علیه السلام نزدیک وی آمد و روی با آفتاب و ایرابل روزه او و ملازمان حضرت وی کرده فرمود ای قوم هیچ از خدای نمیرسید و عبادت بعل را برترش خداوند اختیار نمیکنید کما قال الله تعالى اذ قال لقیومیرا اتقون الله حون بعلوا و تترنون حسن انما یقین مردم سر از فرمان آنحضرت بر تافتند و همچنان عبادت بعل که صنم ایرابل بود قیام میفرمودند و ایاس را تذیب میکردند چنانکه خدای فرماید *كَلْبُؤُهُ فَاَتَتْهُمْ لَمَحْرُومٌ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ* پس ایاس روی با قوم کرد و فرمود که آل اسرائیل در مصیبت خداوند سخت طغیان کردند و ما را پروردگار بار بار از آنکه آیت رحمت است از ایشان باز گرفت و ما دام که من از خنده او نماندست کنتم بجاکت از قطرات مهار بهره بگرفت یافت از پس بختاب فیضان سحاب از زمین قطع شد و آثار قطره و خلا پیدا آمد مردم در سختی و عذاب در قیامت و آفتاب پادشاه آل اسرائیل دل با ایاس بد کرد و ازین قتل وی بکجبت شد چه این قتل سال را از وحی آنحضرت میدانست درین وقت جبریل با ایاس نازل شد و گفت ای ایاس خدای میفرماید که از میان شما کنا رهجوی و بچی بدت در ارضی اردن سکون فرمای که قوت ترا در آنجا مینماید که ام پس آنحضرت بارض اردن مشتاقه بچند از ایام در آنجا مقیم بود و مکان آنسر زمین با کول و مشروب آنحضرت را ایجاد داشته ملازم خدمت وی بودند چون روزکاری برین بگذشت باز با آنحضرت خطاب رسید که اکنون بارض صیدون شتاب کن که روزی ترا بدست زنی بیوه حواست فرموده ایم ایاس علیه السلام بارض صیدون آمد و در کنار آبا دس ظاهر بده زنی را دید که حلب فراهم میکند او را پیش خواند و گفت قدری آب و نان برای من حاضر ساز که سخت گرسنه ام ازین با خدای سوگند یاد کرد که من زنی بیوه ام و در خانه بجز نکست آرد و قدری روغن نیست ندارم اکنون مقدوری حلب بدست کرده میخواهم آن آرد را در دگر و ده نان سازم و دفع جمع خویش

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

دفرزند خود را چنانکه اگر نه بود و هم اکنون از کسبکی پاک خواهد شد ایاس فرمودیم کن و همان آرد است کرد  
 کوچک بسیار و بیکر مخصوص من بدان چون چنین کنی چند آنکه از آن نان دروغن برداری نقصان نخواهد یافت  
 و بحال خود خواهد بود تا آنروز که از آسمان اطوار رحمت فرود ریزد و لغت خداوند منهدادان شود پس آنرا  
 بر فرموده ایاس عمل کرد و روزگاری مشتد ایاس و آن زن پویه و سوزند و اهل قش از آن نان دروغن  
 بزیگرفتند و میوزند و چنان بجای بود تا پس از مدتی سوزند آن زن پویه مریض گشته در که نشست و در  
 او افاقان بر آورد و در مکسر سخت بناید و از ایاس علیه اسلام مشت کرد که از خداوند قادر زندگانی فرزند  
 او را بخواد و در حق وی دعا کند تا دیگر باره زنده شود و آنحضرت جد افضل مرده را در بطن کشید و در بسترش  
 بخوابید و بناز ایتاوه زندگانی را در از خدا می بخوانست قبل از آنکه آنحضرت نماز خوش را بجای آورد  
 و افضل زنده شد پس او را گرفته نزد مادرش گذاشت آن زن شاکر و شاکر گشت و عرض کرد که اکنون تنور  
 داشتم که تو پیغمبر خدائی را زیندی که ایاس افضل را در بطن کشید او را حقوق نام نهادند چه حقوق نبوت جبر  
 معنی در بطن گرفت باشد و حقوق نیز از جمله پیغمبر است چنانکه شرح حاصل در جای خود مرقوم خواهد شد و تمه فته ایاس  
 و سجد و آنحضرت در ذیل قصه طوک بنی اسرائیل و عوبدیا بود علیه اسلام کنارش سیام  
 ظهور خلیل علیه اسلام چهار هزار و پانصد و شش سال بعد از هبوط آدم علیه اسلام بود

حقوق پنج ماده  
 در مصر و مخرج  
 در آن روز که  
 دیگر

عده  
 خیر اول

چون با او  
 در آن روز  
 بود و او را  
 مضموم دو  
 در آن روز  
 و آن روز  
 عده و آن  
 معده  
 متا مع  
 فغان  
 روز  
 آن

خیریل علیه اسلام پس از گریه بنیون بویا و اوع بن تیار از جمله پیغمبران بنی اسرائیلت و نظر خلیل بنوع مای محمد و کسر  
 سجد و بسند و کسور و سکون بای تختانی و لام طبت جبری یعنی لایق خدا باشد آنحضرت از دو دمان بنی لوی از قبیله  
 بنی اصاف است مقرر است که بنی مواب و بنی عمون متفق شده لشکرهای خویش را بر آوردند تا با بیوش فاط  
 مصاف دهند و آنچون با وی رسید سخت بر رسید مردم را از هر سوی طلب کرده به بیت المقدس حاضر  
 و در مسجد اقصی در آمده در میان جمع نمازگذاشت و استغاثت بر کاه بزدان برد تا او را از نظر بنی مواب و بنی  
 محفوظ دارد و در نوقت خیریل برخواست و روی پادشاه آل یهودا کرده فرمود خدای میسر باید فرج کنید  
 و بیاید و از لشکر دشمنان غایب بنامشید از نزدی که این جنگ با شما باشد بلکه این نیز با خداوند خود است  
 خود دفع اعدا خواهد کرد اکنون تمجیل کنید برای جنگ ایشان که منهداد اباد از پیش روی شما بیرون خواهیم  
 شد و شمار یاری خواهیم کرد و بیوش فاط بروی در افتاده سجد و شکر گذاشت و آل یهودا و بنی لادی خدای را  
 با او از عذیب گشتند و روز دیگر لشکر فراهم کرده بسوی مامون شدند و از آنسوی بنی عمون و بنی مواب با جبل  
 ساچرا آمدند و ما کین آن اراضی را قطع و قطع کرده اموال ایشان را بارت بر گرفتند در نوقت در میان مردم  
 بنی عمون و بنی مواب بر سر فارات کار از معاينه و مشاجره بقاعده و مقابله کشید و چنان خصومت فجا بین سخت  
 افتاد که بر قتل یکدیگر کجاست شده تیغ بر یکدیگر نهادند و از هم می گشتند تا کمر کس جان سلامت برد کرد و بی مقتول و عدد  
 بمرخی بود و آنچون با بیوش فاط بر رسید مردم خویش را برداشته بسوی ایشان تا ختن کرد و در کشت را از آن  
 کشته انباشته ساخت پس یافعی و منازعی اموال و اطفال هر دو رسید بتصرف آل یهودا بیرون آمد پس از آنکه  
 تا دوام و متضی الامم است بر بیت المقدس کردند و در حضرت یزدان پیشانی مشرکه اری بر خاک سوخت و از آن پس آل

چون با او  
 در آن روز  
 بود و او را  
 مضموم دو  
 در آن روز  
 و آن روز  
 عده و آن  
 معده  
 متا مع  
 فغان  
 روز  
 آن

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

پیروداد پنجم ملوک روی زمین سلیمان قائم بزرگ نمود و دیگر کسی همای جنگ بی شایسته نماند

ظهور عوبد یا عوبدیه استقام چهار هزار و پانصد و هفت سال بعد از مبوط آدم بود

۲۵۰۷

عوبدیه

عوبد یا عوبدیه استقام از اکا بر نسیبای بنی اسرائیلست این نام با عین مملکت مشغوم و سکون داده بای موعده مقوم است  
 و سکون دال مملکت ویای تکتانی و الف و نای بود مشغوم و داد و ساکن مکتب عبری معنی عوبد است و متعرب  
 آن عوبد یا عوبدیه شد که بجای دال مملکت دال مملکت را در نزد معتز است که آن هنگام که ایزابل زوجه آحاب پادشاه  
 بنی اسرائیل که شرح حالش مرقوم افتاد قبل از نسیبای بنی اسرائیل نکبت شد و جمعی کیش را با تیغ بگذرانید و بپای  
 که ظاهر آوردند بر زوجه آحاب مدخلت تمام داشت صد تن از انبیا را از شتر ایزابل کفایت فرمود و در هر نگاه  
 تن را در ساراه مضمی بداشت و کفایت آب و طعام ایشان نمود علی ایکنه چون بدعای ایاس علیه استقام چنانکه  
 مرقوم شد بلای غلابا گرفت و سه سال در جیل شو مردن و مملکت آحاب کس قطرات سما ب نذیر و کبیه  
 از زمین زست آحاب سخت در تب تاب افتاد همه روزن لشکر یا نرا بطلب ایاس بیرون میفرستاد  
 و کمال بد و جهل میفرمود تا آنحضرت را بدست آورده مقتول سازد و بچکس وی را نمی یافت تا روزی  
 عوبد یا عوبدیه را پیش خواند و گفت باید در طلب چشمه ساری بیرون شد و کردار را صی بر آمد و نفس کرد و باشد  
 که بر آب و گیاهی را هببر شویم و این جنول و مواسی را از مزدن نگاه داریم اکنون وظیفه آنست که توبه تنهائ  
 از جانبی بیرون دمن منفسه و آبوی دیگر روم و جستجو نمایم پس آحاب مرقوم خویش را بگذاشت در راه بیابان  
 پیش گرفت و عوبد یا عوبدیه استقام از جانب دیگر روان شد تا گاه ایاس را دید که از پیش روی او رسید  
 آنحضرت را بشناخت و در حضرت او چنین بر خاک نهاد و عرض کرد که تو ایاس پیغمبر هستی آنحضرت  
 فرمود بیستم اکنون ای عوبد یا عوبدیه برو با آحاب بگو ایاس میگوید اینک حاضر م عوبد یا عوبدیه عرض کرد ای پیغمبر  
 خدای لشکر ما در طلب تو که در بیابان می نوردن من چگونه با آحاب این سخن گویم که در حال بچرم آنکه ترا گرفته ام  
 خون من بریزد ایاس فرمود دل قوی دار که من امروز بر آحاب ظاهر خواهم شد و باران بقوم خواهم  
 فرستاد و عوبد یا عوبدیه نزدیک آحاب آمد و او را آنگهی داد و کمال آل اسرائیل سپرای خویش در آمده ایاس نیز از راه  
 بر رسید پس آحاب روی به آنحضرت کرد و گفت این تویی که آل اسرائیل را ایلا کوهتار کردی و خلقی عظیم را  
 هلاک و دمار ساختی ایاس علیه استقام فرمود و هلاک کننده قوم تویی که مردم را بعبادت منستقام بداشتی و چون  
 محل فرمودی اکنون بزبانم چا و صد و پنجاه تن انبیای کذب که خدمت جعل کنند و باید و از ایزابل زوجه  
 توستانند جعل کرمل بیرون شوند و بنی اسرائیل همه حاضر باشند من نیز به تنهائی دور از ایشان نیاید و چشم  
 و دو کا و آورده قربانی هر کس مقبول افتد برقی باشد پس آحاب با تفاق جمیع بنی اسرائیل را  
 در جمل کرمل شد و ایاس علیه استقام نیز ایشان بود آنگاه دو کا و آوردند و دیگر انبیای کذب چنتا را کرد  
 در ذبح جعل قربانی کردند و از باه او تا نصف آنها را جمل و دیگر منستقام خود را خوانند تا آنکه کسولت بر منستقام  
 قربانی ایشان را فرود کرد و هیچ معینه نداد ایاس برای جنیبا ایشان میفرمود که با کتب عهدت برآید و خدا را بخورد با کتب  
 بخوانید باشد که ایشان خسته باشد و از کتب شما باید ر شوند و بپایان منستقام میفرمود که منستقام در ذبح خود